



پیشگران آینده امیدبخش

گزارش سیاستی

گزینه‌های سیاستی ایران در مدیریت بحران پس از تجاوز آمریکا

رضا عباس‌زاده

دانشجوی دکتری دانشگاه اصفهان

شهریور ۱۴۰۵

www.paiab.org

پایاب دانشگاهی

دیدگاه‌ها و نظرات مطرح شده در مقالات این بخش، بیانگر دیدگاه‌های نویسندگان آن‌هاست و لزوماً منعکس کننده مواضع موسسه پایاب نیست.

خلاصه مدیریتی

پس از وقوع درگیری نظامی در سال ۱۴۰۴، محیط امنیتی ایران دستخوش تغییرات بنیادین شده است. تداوم تنش‌ها فرسایش قدرت ملی و فشار بر ائتلاف‌های منطقه‌ای را به همراه دارد. این یادداشت پیشنهاد می‌کند با گذار از رویکرد «تثبیت بازدارندگی از طریق پاسخ متقارن و ارتقای سطح آمادگی» یا «تنش‌زدایی سریع، گشایش دیپلماتیک و بازسازی توان تاب‌آوری»، راهبرد «ترکیبی؛ حفظ بازدارندگی فعال همگام با ابتکارات دیپلماتیک مرحله‌ای» اتخاذ گردد. هدف، مدیریت تنش از طریق تفاهم‌نامه‌ای مشروط برای خروج از وضعیت بحرانی و حفظ موازنه قدرت است.

بیان مسئله

تفاهم‌نامه ایران و آمریکا پس از جنگ رمضان در بستری از تنش‌های فزاینده، رقابت‌های ژئوپلیتیکی و نگرانی‌های امنیتی شکل گرفت. این تفاهم‌نامه تلاشی بود برای جلوگیری از گسترش بحران و مهار چرخه تشدید که می‌توانست منطقه را به سمت یک جنگ گسترده سوق دهد. در شرایطی که حملات متقابل، فشار بر متحدان منطقه‌ای و افزایش حساسیت خطوط تماس، احتمال درگیری مستقیم میان دو کشور را بالا برده بود، این تفاهم‌نامه به‌عنوان یک سازوکار مدیریت بحران اهمیت ویژه‌ای پیدا کرد. هدف اصلی آن ایجاد حداقلی از قواعد رفتاری، کاهش سوءبرداشت‌ها و فراهم کردن امکان کنترل بحران از طریق کانال‌های ارتباطی محدود بود. در صورت عدم تلاش برای دسترسی به چنین تفاهم‌نامه‌ای، خطر تشدید بحران و تقابل‌های بلندمدت در منطقه وجود داشت. علاوه‌براین، فشارهای خارجی و داخلی می‌توانست منجر به انزوای دیپلماتیک ایران و یا به خطر افتادن معیشت و اقتصاد ناشی از هزینه‌های جنگ شود.

تحلیل بازیگران

در تحلیل منافع بازیگران، روشن است که ایران در پی جلوگیری از ورود آمریکا به یک درگیری مستقیم، حفظ بازدارندگی منطقه‌ای و مدیریت فشارهای داخلی و اقتصادی بود. ایران همچنین تلاش داشت از آسیب به متحدان منطقه‌ای خود جلوگیری کند و ابتکار عمل را در پرونده‌های امنیتی خاورمیانه حفظ نماید. در مقابل، آمریکا نیز به دنبال جلوگیری از گسترش جنگ، حفظ امنیت متحدان، کنترل قیمت انرژی و جلوگیری از ورود به جنگی پرهزینه بود. با این حال، آمریکا و رژیم صهیونی به زعم اینکه جنگ علیه ایران طولانی نخواهد شد و به بهانه کنترل و برچیدن برنامه‌های هسته‌ای ایران در دو مرحله اقدام

به تجاوز به تمامیت ارضی ایران کردند: اقدام اول در خرداد ۱۴۰۴ و برای دومین بار در اسفند همان سال.

آمریکا با ادعای قصد ایران بر گسترش برنامه هسته‌ای خود و رسیدن به بمب اتم و ارائه روایت خود مبنی بر امنیتی‌سازی توانمندی هسته‌ای و موشکی ایران به هم‌پیمانی رژیم اسرائیل اقدام به تعرض به خاک ایران نمود. باور مقامات آمریکایی بر این بود که ایران توان مقابله و پاسخ به حملات را ندارد ولی با پی‌بردن به ضعف اطلاعات خود از قدرت پاسخ‌دهی ایران، مبادرت به پذیرش آتش‌بس پس از جنگ ۱۲ روزه کرد. پس از گذشت حدود نه ماه و بهبود قوای خود در منطقه، در ۹ اسفند ۱۴۰۴، آمریکایی‌ها با هدف اتمام ماموریت در موضوع ایران و دستیابی به اهداف خود به مدت حدود ۴۰ روز (جنگ رمضان) بار دیگر دست به تلاش زدند. اما، باز هم با موفق به اعمال اهداف خود نشدند و نتیجتاً با یک تفاهم موقت ۶۰ روزه (که طی آن تلاش‌هایی برای رسیدن به توافق نهایی انجام شد) اعلام آتش‌بس کردند.

رژیم اسرائیل، در سوی دیگر، ایران را یک تهدید منطقه‌ای برای خود قلمداد می‌کند. مقامات اسرائیل حضور ایران در منطقه و حمایت از محور مقاومت را خطری برای وجودیت خود می‌بیند و برای همین، بلافاصله پس از اعلام شکست مذاکرات ایران و آمریکا در اسفند ۱۴۰۴، همراه با آمریکا جنگ رمضان را علیه ایران آغاز کرد. توقف برنامه‌های موشکی ایران، اطمینان خاطری برای رژیم صهیونیستی خواهد بود که در پی آن می‌تواند نفوذ و غارت خود در منطقه را افزایش دهد.

از منظر واشنگتن، بی‌ثباتی منطقه‌ای می‌توانست رقابت هم‌زمان با چین و روسیه را پیچیده‌تر کند و هزینه‌های سیاسی و اقتصادی قابل‌توجهی ایجاد نماید. چین که پیش از این جنگ روابط اقتصادی و راهبردی عمیقی با تهران با واردات تقریباً ۸۰ درصد نفت ایران برقرار کرده بود، در طول جنگ نیز همچنان به همکاری خود با ایران ادامه داد و با انتقال فناوری‌های راداری در تقویت مقاومت تهران در برابر حملات نقش بسزایی ایفا کرد. البته حمایت‌های پکن نه صرفاً دوستانه بلکه از روی منافع ملی خود نیز هست؛ نفوذ راهبردی چین در جنوب ایران و منطقه خلیج فارس در گرو روابط حسنه میان ایران و همسایگان جنوبی آن است. اما، از سوی دیگر، جنگ آمریکا و رژیم صهیونیستی علیه ایران موجب تردید کشورهای جنوب خلیج فارس در روابط خود با آمریکا شد زیرا این روابط نه تنها ضامن بازدارندگی در برابر جنگ نشد بلکه خود تبدیل به عاملی شد که مورد هدف ایران قرار گرفتند.

روسیه نیز به عنوان رقیب راهبردی ایالات متحده، به رغم اعلام رسمی و محکومیت حملات به ایران، از این جنگ بی بهره نماند. طولانی شدن جنگ اوکراین و علاقه ظاهری مسکو به توافق بر سر آتش بس در این جنگ به واسطه فشار کشورهای اروپایی و آمریکا نمی تواند واقعیت مسئله را بزداید؛ زیرا که اوکراین همچنان زیر آتش حملات است و البته که پاسخ های کوبنده ای نیز به مسکو داده است. از این رو، جنگ آمریکا علیه ایران از فشار به مسکو برای عدم حمله به اوکراین کاسته است؛ علاوه بر این، تبادلات اطلاعاتی مسکو و تهران علیه آمریکا خود می تواند اهرمی برای مسکو بابت تحمیل برنامه های نظامی خود به واشنگتن باشد. در همین زمینه، با حمله اوکراین به کشتی تجاری ایران در دریای خزر با بهانه همکاری نظامی ایران و روسیه با استفاده از این کشتی، تحولی تازه در معادلات جنگ در منطقه و جهان را منتج شد. از یک سو، روسیه با بهره گیری از درگیری آمریکا با ایران، فضای مانور بیشتری برای پیشبرد اهداف نظامی خود در اوکراین می یابد و از سوی دیگر، با برجسته سازی نقش ایران در حمایت از روسیه، می کوشد فشارهای غرب بر خود را تعدیل کند. این وضعیت، در مجموع، تصویری پیچیده تر از پیوندهای امنیتی و رقابت های ژئوپلیتیکی میان قدرت های منطقه ای و جهانی ترسیم می کند و نشان می دهد که جنگ آمریکا علیه ایران می تواند پیامدهایی فراتر از خاورمیانه داشته باشد و به بازآرایی موازنه های قدرت در اوراسیا بینجامد.

کشورهای جنوب خلیج فارس نیز متأثر از این دو جنگ ایران بودند. کویت، امارات متحده عربی، اردن، عمان و حتی عربستان سعودی به دلیل حضور پایگاه های آمریکا در خاک آنها که مبدأ حملات علیه ایران بودند هدف مشروع ایران تلقی شدند و مورد برخورد موشک های ایرانی در پاسخ به تجاوزات آمریکا قرار گرفتند. ادامه جنگ، از سوی دیگر، به معنای فروش کمتر نفت این کشورها با بسته بودن تنگه هرمز است. از این رو، این کشورها در نهایت مجبور به عقب نشینی از مواضع خود در خصومت ورزی به ایران هستند تا بیشتر از لحاظ اقتصادی و امنیتی متضرر نشوند. در ادامه، این کشورها با درک پیامدهای ژئوپلیتیکی و اقتصادی بحران، به تدریج به سمت اتخاذ مواضع محتاطانه تر و حتی میانجی گرانه حرکت کردند. وابستگی شدید اقتصادهای جنوب خلیج فارس به صادرات انرژی و تجارت دریایی، آنها را در برابر هرگونه اختلال در امنیت تنگه هرمز آسیب پذیر می کند؛ از همین رو، تداوم تنش میان ایران و آمریکا نه تنها تهدیدی برای امنیت ملی این کشورهاست، بلکه ثبات مالی و سرمایه گذاری خارجی آنها را نیز با چالش مواجه می سازد. افزون بر این، حملات متقابل و احتمال گسترش دامنه درگیری به زیرساخت های

انرژی، این کشورها را به این جمع‌بندی رسانده است که حفظ روابط کاری با ایران و کاهش سطح تنش، بخشی از راهبرد بقا و ثبات منطقه‌ای آن‌هاست. در نتیجه، شاهد افزایش پیام‌های دیپلماتیک، تلاش برای میانجی‌گری و فاصله‌گیری تدریجی از سیاست‌های تقابلی واشنگتن هستیم؛ روندی که می‌تواند در بلندمدت به بازتعریف نقش کشورهای جنوب خلیج فارس در معادلات امنیتی خاورمیانه منجر شود.

قابلیت‌های دو بازیگر اصلی این جنگ (ایران و آمریکا) نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری تفاهم‌نامه داشت. ایران با توان بازدارندگی نامتقارن، شبکه متحدان منطقه‌ای علی‌الخصوص در محور مقاومت، ظرفیت موشکی و پهپادی و قدرت تأثیرگذاری بر معادلات امنیتی خاورمیانه، قادر بود هزینه‌های قابل‌توجهی برای حضور آمریکا در منطقه ایجاد کند. آمریکا نیز با قدرت نظامی برتر، شبکه گسترده پایگاه‌های منطقه‌ای، توان اقتصادی و تحریمی و نفوذ دیپلماتیک، از ابزارهایی برخوردار بود که می‌توانست رفتار ایران را محدود یا مدیریت کند. این ترکیب از قابلیت‌ها، روابط قدرت میان دو کشور را به‌صورت یک الگوی پیچیده از بازدارندگی متقابل و نفوذ نامتقارن شکل داده است.

استراتژی و نیت بازیگران نیز در شکل‌گیری تفاهم‌نامه نقش اساسی داشت. ایران تلاش می‌کرد از طریق حفظ بازدارندگی بدون عبور از آستانه جنگ، نقش منطقه‌ای خود را تثبیت کند و فشارهای داخلی را از طریق کاهش تنش خارجی مدیریت نماید. آمریکا نیز به دنبال مهار بحران بدون ورود به جنگ، حفظ امنیت متحدان و استفاده از ابزارهای دیپلماتیک و اقتصادی برای کنترل رفتار ایران بود. هر دو طرف در این مرحله به این جمع‌بندی رسیده بودند که تشدید بحران می‌تواند هزینه‌هایی ایجاد کند که هیچ‌یک آمادگی پرداخت آن را ندارند.

روابط میان دو کشور ترکیبی از منافع مشترک، تعارض منافع، وابستگی متقابل و نفوذ نامتقارن است. هر دو بازیگر در جلوگیری از جنگ گسترده، حفظ ثبات نسبی و جلوگیری از آسیب به جریان انرژی منافع مشترک دارند. اما تعارض منافع در حوزه‌هایی چون نقش منطقه‌ای ایران، حضور نظامی آمریکا و پرونده هسته‌ای همچنان پابرجاست. وابستگی متقابل نیز در قالب نیاز به ثبات منطقه‌ای و امنیت انرژی وجود دارد، هرچند این وابستگی با وجود بازیگران دیگر در حوزه انرژی نامتقارن و شکننده است. نفوذ آمریکا بیشتر اقتصادی و نظامی است، در حالی که نفوذ ایران عمدتاً منطقه‌ای و مبتنی بر شبکه متحدان در محور مقاومت و براساس ایدئولوژی مشترک است.

محدودیت‌های داخلی و بین‌المللی نیز بر رفتار دو کشور تأثیر گذاشته است. ایران با فشار اقتصادی، محدودیت‌های دیپلماتیک و حساسیت افکار عمومی مواجه است که بنا به گفته کارشناسان و حتی مقامات ارشد کشور در صورت تداوم می‌تواند منجر به بحران در حوزه‌های اقتصادی و انرژی در داخل کشور شود. مضاف بر این، ایران باید رفتار متحدان منطقه‌ای خود را نیز مدیریت کند تا علاوه بر حفظ ارتباطات و نفوذ خود در منطقه مانع از باختن میدان‌های اقتصادی و سیاسی خود به کشورهای گاهاً ماجراجوی همسایه شود. از سوی دیگر، آمریکا نیز با عدم‌تایل داخلی برای ورود به جنگ جدید، فشار برای کاهش حضور نظامی و رقابت هم‌زمان با چین و روسیه روبه‌روست. با توجه به نوسانات بخش انرژی که عمده‌تاً بالاتر از میانگین ماه‌های قبل از جنگ هستند، ادامه جنگ می‌تواند نارضایتی مالیات‌دهندگان آمریکایی را در پی بروز تورم در بخش مزبور به دنبال داشته باشد. نتیجتاً این محدودیت‌ها باعث شد هر دو طرف به سمت یک تفاهم حداقلی با میانجی‌گری کشورهای همسایه ایران حرکت کنند.

در سه لایه تحلیل بحران جنگ رمضان در منطقه خاورمیانه، ابتدا باید دید چه اتفاقی افتاده است. در ادامه تشدید تنش میان ایران و رژیم صهیونیستی، در اسفندماه سال ۱۴۰۴، حملات و تعرضات مستقیم به تمامیت ارضی ایران صورت گرفت. با توجه به پررنگ بودن نقش ایالات متحده در همکاری و مشارکت در جنگ علیه ایران، پس از سال‌ها تنش‌های دیپلماتیک میان این دو کشور، درگیری مستقیم نظامی میان ایران و آمریکا رخ داد. بنابراین، تفاهم‌نامه در چنین شرایطی شکل گرفت تا از تشدید بحران جلوگیری کند. در لایه دوم، منافع بازیگران نشان می‌دهد که هر دو طرف به دنبال جلوگیری از جنگ، حفظ ثبات نسبی و مدیریت هزینه‌ها بودند. در لایه سوم، روابط قدرت میان دو کشور ترکیبی از بازدارندگی نامتقارن و قدرت نظامی برتر است که تفاهم‌نامه تلاش کرد آن را در سطحی قابل‌مدیریت نگه دارد.

گزینه‌های سیاستی

گزینه نخست راهبرد «تثبیت بازدارندگی از طریق پاسخ متقارن و ارتقای سطح آمادگی» است. قائلان به این گزینه استدلال می‌کنند که در محیط امنیتی پسابحران، تنها عامل بازدارنده در برابر پیشروی و اقدامات خصمانه طرف مقابل، تحمیل هزینه متناظر و حفظ موازنه قدرت است. از این منظر، هرگونه نمایش تردید یا عقب‌نشینی تاکتیکی، به‌عنوان ضعف محاسباتی تلقی شده و انگیزه دشمن را برای ضربات بعدی افزایش می‌دهد. اقدامات پیشنهادی این رویکرد شامل پاسخ نظامی قطعی، تشدید تدابیر پدافندی

در نقاط راهبردی، ارتقای آمادگی نیروهای مسلح و تثبیت خطوط قرمز امنیتی کشور است تا طرف مقابل متقاعد شود که هزینه تداوم تقابل به مراتب بیشتر از دستاوردهای آن خواهد بود. از سوی دیگر، منتقدان این راهبرد تأکید دارند که این الگو مستعد تشدید ناخواسته تنش و ورود به یک جنگ فرسایشی بلندمدت است. تداوم فضای شبه جنگی، فشارهای ناشی از تحریم و انزوای بین المللی را تعمیق کرده و کانال های دیپلماتیک و مانورهای چندجانبه کشور را محدود می سازد، که این امر به نوبه خود در میان مدت و بلندمدت بار اقتصادی سنگینی بر توان تاب آوری داخلی تحمیل می کند.

گزینه دوم راهبرد «تنش زدایی سریع، گشایش دیپلماتیک و بازسازی توان تاب آوری» است. موافقان این رویکرد بر این باورند که اولویت بنیادین کشور در شرایط پسابحران، صیانت از زیرساخت های اقتصادی، معیشت عمومی و ایجاد فضای تنفس برای بازسازی توان ملی است. این راهبرد بر این فرض استوار است که با بهره گیری فوری از سازوکارهای میانجی گری بین المللی، پذیرش شروط مصالحه جویانه دوجانبه و توقف چرخه کنش و واکنش نظامی، می توان مانع از شکل گیری ائتلاف های خصمانه بین المللی شد. در این چارچوب، عقب نشینی های تاکتیکی یا توقف اقدامات تنش زا، نه به معنای ضعف، بلکه تصمیمی حساب شده برای خرید زمان، بهبود شاخص های کلان اقتصادی و جلب همکاری بازیگران بی طرف قلمداد می شود. از طرفی، مخالفان این گزینه معتقدند که تنش زدایی یکجانبه یا شتاب زده بدون دریافت امتیازات معادل، به فرسایش بازدارندگی راهبردی می انجامد. از نگاه این گروه، چنین رویکردی ممکن است اعتبار امنیتی کشور در موازنه منطقه ای را تضعیف کرده و طرف مقابل را به افزایش مطالبات زیاده خواهانه در حوزه های امنیتی و ژئوپلیتیکی سوق دهد.

گزینه سوم راهبرد «ترکیبی؛ حفظ بازدارندگی فعال همگام با ابتکارات دیپلماتیک مرحله ای» است. طرفداران این گزینه معتقدند که امنیت پایدار از تفکیک ناپذیری «قدرت دفاعی» و «ابتکار عمل دیپلماتیک» حاصل می شود. در این الگو، کشور هم زمان با حفظ هوشیاری عملیاتی و تثبیت توان دفاعی برای جلوگیری از خطای محاسباتی دشمن، ابتکار عمل دیپلماتیک را در سطوح دوجانبه، منطقه ای و چندجانبه به دست می گیرد. مؤلفه های اجرایی این رویکرد عبارتند از بهره گیری از قدرت بازدارندگی به عنوان پشتوانه ای برای مذاکره از موضع اقتدار، فعال سازی ظرفیت های میانجی گران منطقه ای، و طراحی سازوکارهای مرحله بندی شده جهت مدیریت بحران به نحوی که هیچ یک از مؤلفه های امنیت ملی فدای دیگری نشود. منتقدان در باب این گزینه تصریح می کنند که اجرای موفق این راهبرد نیازمند سطحی

بسیار بالا از هماهنگی میان نهادهای نظامی و دیپلماتیک است. وجود هرگونه ناهماهنگی در ارسال سیگنال‌ها می‌تواند به سوءتعبیر طرف مقابل یا بی‌اثر شدن تلاش‌های دیپلماتیک منجر شود؛ علاوه بر این، سرعت مدیریت بحران در این مدل به دلیل ماهیت گام‌به‌گام آن کندتر از رویکردهای تک‌بعدی است.

توصیه‌های سیاستی

با توجه به این تحلیل، توصیه‌های سیاستی ایران شامل تثبیت بازدارندگی از طریق پاسخ متقارن، گشایش دیپلماتیک و بهره‌گیری از ابتکارات دیپلماسی همزمان با حفظ بازدارندگی است. دیپلماسی بحران می‌تواند از طریق ایجاد کانال‌های ارتباطی پایدار و استفاده از میانجی‌های منطقه‌ای مانند پاکستان و عمان، تنش‌ها را در کوتاه مدت کاهش دهد. در میان مدت، گشایش دیپلماتیک و بازسازی توان تاب‌آوری از تشدید تنش ناخواسته جلوگیری می‌کند؛ در این راستا، ایران نباید با ایجاد بحران در نفوذ خود در تنگه هرمز کارت‌های خود را تماماً به کار بگیرد تا همچنان بتواند قدرت چانه‌زنی خود را در مذاکرات پس از تفاهم‌نامه حفظ کند. اما برای حل یا مدیریت این چالش در درازمدت، دیپلماسی ترکیبی و چندلایه با استفاده از ظرفیت چین، روسیه و کشورهای منطقه و رابطه حسنه ایران با آنان، شانس ایران برای موفقیت نسبی در مذاکرات را افزایش می‌دهد.

ترکیب این سه گزینه به صورت یک بسته سیاستی یکپارچه به ظاهر می‌تواند بهترین مسیر برای ایران باشد. در کوتاه مدت باید کانال‌های ارتباطی از طریق میانجی‌گران و چه بسا به طور مستقیم تثبیت شود و از اقدامات تحریک‌آمیز جلوگیری گردد. در میان مدت باید نقش میانجی‌های منطقه‌ای تقویت شده و سازوکارهای اعتمادساز و منطبق بر منافع ملی هر چند محدود ایجاد گردد. در بلندمدت نیز باید قواعد حداقلی بازی با آمریکا بازتعریف شود و بازدارندگی هوشمند تقویت گردد تا روابط دو کشور از حالت بحران محور خارج شود.

در نهایت، تفاهم‌نامه ایران و آمریکا پس از جنگ رمضان فرصتی برای مدیریت بحران و جلوگیری از جنگ گسترده است. پایداری این تفاهم‌نامه نیازمند دیپلماسی چندلایه، بازدارندگی هوشمند و مدیریت دقیق روابط قدرت است. ایران می‌تواند با اتخاذ بسته سیاستی پیشنهادی، هم از تشدید بحران جلوگیری کند و هم نقش منطقه‌ای خود را تثبیت نماید.